



جمال شورهچ (فیلمساز)

ابوالقاسم طالبی (فیلمساز)

محمد کاسبی (بازیگر)

رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز)

شهرویار بحرانی (فیلمساز)

بروین شیخ طادی (فیلمساز)

ناود میرباقری (فیلمساز)

حسین یاری (بازیگر)

پروانه معصومی (بازیگر)

مهدی قلیه (بازیگر)

ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز)

فرخ‌الله سلحشور (فیلمساز)

هادی محمدیان (نویسنده)

مجید مجیدی (فیلمساز)

شهید اوینی (فیلمساز)

جواد اردکانی (فیلمساز)

بخش اول فیلم DUNE یا «تل‌ماسه» ساخته «دنیس ویلنو» مدتی است بر پرده سینماهای دنیاست. قصه این فیلم بر اساس یک سری رمان هشت تایی نوشته فرانک هربرت در سال ۱۹۶۵ نوشته شده که یکی از مهم‌ترین داستان‌های آخرالزمانی قرن بیستم تلقی شد و پس از آن هم توسط پسر فرانک هربرت، برایان و همچنین کوین جی. اندرسن ادامه یافت.

مجموعه داستان‌هایی که مانند مجموعه «باب‌حلقه‌ها» و «جنگ‌های ستاره‌ای» در واقع برای خود دنیایی جداگانه با عناصر و معانی و تعبیر ویژه خلق کرد و از همین روی گروهی از علاقمندان داستان‌های آخرالزمانی و حتی دوستداران آثار Science/Fiction یا علمی‌افسانه‌ای، آن را مهم‌ترین مجموعه داستان‌های آخرالزمانی تاریخ می‌دانند.

اما پیش از فیلم دنیس ویلنو بر اساس کتاب اول این مجموعه که «تل‌ماسه» نام دارد، یک فیلم سینمایی دیگر، چهار مینی سریال، یک فیلم کوتاه و چهار ویدئوگیم طی سال‌های ۱۹۸۴ تا به امروز ساخته شده



و دو فیلم (که یکی از آنها قسمت دوم همین فیلم ویلنوست) و همچنین یک سریال دیگر نیز در راه است. اما اولین اثر و تنها فیلم قبل از اقتباس دنیس ویلنو، به نام «تل‌ماسه» در سال ۱۹۸۴ توسط دیوید لینچ ساخته شد که معرف بسیاری از اهل سینما قرار دارد با فیلم‌های بسیار خاص و پیچیده که برخی آنها را به هیچ صراطی نمی‌توان به‌گونه مستقیم و یا اصلا توضیح داد. آثاری مانند «توبین پیکس»، «شاهراه گمشده»، «مالهالند دراو» و «پنلند امپایر»… ویلچ پیش از «تل‌ماسه» نیز دو فیلم سینمایی به نام‌های «کله پاک کن» و «مرد قیل‌نام» ساخته بود که به هیچ وجه پیچیدگی آثاری که نام برده شد را نداشتند اما بازهم درباره لایبرنت‌ها و دلان‌های روح و وجود انسانی بودند.

اما به جز فیلم «داستان استریت» که اساسا در سینیمای دیوید لینچ یک اثر متفاوت محسوب شده (گویی آن را مثلا داکلاس سیرک ساخته) اما «تل‌ماسه» به‌طور کلی در حیطه دیگری به‌نظر می‌رسد. حیطه‌ای که به قول معروف اصلا به گروه خونی دیوید لینچ نمی‌خورد، یک فیلم آخرالزمانی با ساختار Science/Fiction یا علمی / افسانه‌ای، که در آن سال‌ها واقعا عجیب و غریب بود خصوصا با تهیه‌کنندگی «دینو دلارتنیس» ایتالیایی که ده‌ها فیلم به سبک سیاق رئالیسم اجتماعی یا شاعرانه و

یا نئورئالیسم در کارنامه خود دارد، «برنج تلخ» جوزه دسانتیس تا «جاده» فدریکو فلینی و «شب‌های کاپریا» و «ساتریکون» و… تا سه فیلم هایتالیایی در ادامه «سکوت برده‌ها» در اواخر عمرش! اما دیوید لینچ در سال‌های فیلم آخرالزمانی ساخت که اگرچه سه قسمت «جنگ‌های ستاره ای» و تولید واکران شده و جرج لوکاس ادامه آن به خصوص «جنگ کلون‌ها» را برای زمانی نگه داشته بود که جلوه‌های تصویری در سینما پیشرفت کند و از سری «پیگانه» هم فیلم اولش توسط ریدلی اسکات برپرده سینماها رفته بود اما هنوز آن موج ساخت فیلم‌های آخرالزمانی دهه ۹۰ و به‌خصوص اواخر آن و اوایل قرن بیستویکم به راه نیفتاده بود.

«تل‌ماسه» دیوید لینچ از ویژگی‌های متعددی برخوردار است که آن را از یک طرف به «جنگ‌های ستاره‌ای» شبیه ساخته (حتی بخشی از موسیقی آن هم همین سری فیلم‌ها را تداعی می‌کند) و از طرف دیگر فیلم «پیگانه» را با آن هیولای شمشزئ‌کننده‌اش به‌خاطر می‌آورد.

و از فرقه‌ای که خصوصیات جادوگری و سحر در خود دارد و با قدرت تمرکز انرژی و نجات دهد. حتی ورودیه آنها به فیلم با اولین حضورشان در کادر دوربین دیوید لینچ، با صحبت‌های یکی از آنها همراه است که از «جهاد» سخن می‌گوید و مقصودش «جهاد باتلرین» بوده که در کتاب فرانک هربرت ذکر شده جهاد علیه همه ماشین‌ها و افرادی بوده که ماشین‌هایی با هوش می‌ساختند و در آن «جهاد» میلیارد نفر کشته شدند ولی پس از آن دیگر ساخت ماشین‌های باهوش ممنوع اعلام گردید. شدن پسرش پاول و مادر او جسیکا توسط هارکون‌ها شده ولی آنها با نیروی خارق‌العاده خود از جنگ‌هارکون‌ها-فرار کرده و به دام «قره من»‌ها می‌افتند اما با نشان داده قدرت ذهنی و بدنی و همچنین پیشگویی خود، سرکردگی آنها را برعهده گرفته و در مخفیگاه‌های پنهان میان شن

باتن» و «مونچ» و Insider) و جان اسپاینتز (با تجربه نوشتن برای فیلم‌هایی از این دست مثل «مسافران» و «پرومتئوس» و «دکتر استرنج». دنیس ویلنو که در ساخت فیلم‌های آخرالزمانی و به اصطلاح Science/ Fiction تجارب قابل قبولی همچون «ورود» و «بلید رانر ۲۰۴۹» را داشته، حالا فیلمش به لحاظ ساختار و البته جلوه‌های تصویری (که نقش اساسی در این ساختار دارند) چند و سر و گردن از فیلم دیوید لینچ بالاتر است که البته در زمینه جلوه‌های تصویری، گذشت ۲۷ سال، فاصله قابل قبولی برای پیشرفت این جلوه‌ها به‌نظر می‌رسد.

تقریبا همه شخصیت‌ها و ماجراهای «تل‌ماسه» دنیس ویلنو با کمی‌بالا و پایین ریز و درشت‌مثل همان فیلم دیوید لینچ هستند، همان پادشاه یا امپراتور و سیاره‌های کالادان و آراکیس و گیدی پرایم

به پنهانه فیلم «تل‌ماسه»

حکایت مهدی موعودبه روایت هالیوود

سعید مستغانی

بازیگر معروف مانند خوزه فرر و لیندهانت و سیلوانا منگانو و استینگ و پاتریک استورات تاهارکون‌ها و پادشاه یا امپراتور را شکست دهند. از همین روی پاول آتریدیس از نظر آنها همان منجی آخرالزمان به شمار آمده که با نام «موادیب» یا عنوان عبرانی «کواپساتز هدراک» به معنای «کوتاه‌کننده راه» شناخته می‌شود.

در فیلم «تل‌ماسه» همان فرمول تثبیت شده امروز آثار آخرالزمانی کاملا به چشم می‌خورد. قطب نیروهای خبیث که می‌خواهد

و همان هارکون‌ها و آتریدیس و همان قوم صحرانشین و رموز «قره من» و همان کره‌های غول‌آسا و همان ماده جادویی اسپایس ملاژو و همان منجی یا موادیب یا کواپساتز هدراک و همان جهاد باتلرین

و… (به‌نظر می‌آید قبل از دیدن فیلم، حتما به‌نظر می‌آید سفارشی بودن فیلم نشان می‌دهد فیلمسازی مانند دیوید لینچ که به هر حال در نوعی سبک اکسپرسیونیستی رئال تسلط بیشتری داشته و آثار ماندگاری جلوی دوربین برده را چگونه به ساخت فیلم آخرالزمانی /علمی/ افسانه‌ای زور یکی وادار

اسطوره‌ای که قرن‌هاست قوم «قره من» در انتظارش هستند) و همچنین «لسان‌الغیب» (عنوان دیگری که «قره من»‌ها برای منجی آخرالزمان به کار می‌برند). آنچه در فیلم دیوید لینچ وجود نداشت.

در دو صحنه فیلم «تل‌ماسه- بخش اول» ساخته دنیس ویلنو، نام «مهدی» بر زبان اهل قومی «قره من» می‌آید؛ اول در صحنه‌ای که پاول و مادرش جسیکا را یافته‌اند و یکی از زنان «قره من» می‌گوید: «او مهدی است؟ خیلی جوان است.»

وقتی‌ام‌القرای جهان اسلام با این همه امکانات و نیروی انسانی پس از چندین دهه، هنوز کوچک ترین گامی از نظر تصویر وسینما و فیلم وسریال درباره تنها منجی حقیقی عالم بشریت بر نداشته و به روابط و عشق‌های ضربدری و مرعی و هووبازی و قصاص و کماو تلکه کردن خوشاوندان و ایده‌های فارسی‌وان و جم و دو سه شبکه کنترل شده به اصطلاح اجتماعی مشغول بوده و از همه مفاخر و باورها و ارزش‌ها و تاریخ و هویت این سرزمین و مردمش گریزان است، نباید انتظار داشت که دیگران هم دست روی دست بگذارند و ما را تماشا کنند یا بر ایمان دست بزنند.

کرده‌اند تا جایی‌که حتی خود بازیگران فیلم را دچار نفرت کرد. این موضوع نشان می‌دهد که سینیمای آخرالزمانی چه اهمیت گزافی برای هالیوود و گردانندگان دارد که حتی دستت به دامن فیلمسازی مثل لینچ شدند.

اما پس از گذشت ۲۷ سال برخلاف دیوید لینچ که اساسا سینمایش با چنین آثاری همخوان نبود، این‌بار «دنیس ویلنو» پای کار آمده بر اساس فیلمنامه‌ای با همکاری اریک روث (نویسنده آثاری مانند «فورست گامپ» و «مورد عجیب بنجامین

قرار گرفته، قطع می‌شود. بقیه داستان به بخش دوم موقوف گردیده که در مرحله پیش تولید قرار داشته و قرار است در سال ۲۰۲۲ اکران شود.

والیته مثل فیلم دیوید لینچ، دنیس ویلنو هم از بازیگران مطرحی همچون تیموتی شالاتم (پاول)، زندیا (جانی)، اسکاز ایساک (دوک لیتو)، استان اسکازسگارد (بشارون ولادیمیرهارکونن)، جاش برولین (گرنی)، خاویر باردم (استیلاگر)، شارلوت رملینگ (رئیس قره‌به بنی جزریت) و… استفاده نموده است.

تئاتر و اجرای کنسرت موسیقی منحصرا به اعیان و اشراف شد. به ندرت می‌توان در میان خانواده‌های کم درآمد مودی را یافت که برای تماشای نمایش یا کنسرت، به صف بلیت تالار‌های مربوطه مراجعه کرده باشند. به نظر می‌رسد که این مسئله برای سینما هم در حال به وقوع پیوستن است و این برای کشور و نظام اسلامی ما که سینما را در خدمت مردم و آرمان‌ها می‌خواهد، یک خطر محسوب می‌شود.

یک خانواده پنج نفره از قشر کم درآمد جامعه برای تماشای یک فیلم، به احتساب پول ایاب و ذهاب و خوراک و تغذیه، باید هزینه‌ای را تأمین کند که برای این خانواده

اما سال‌هاست که به دلیل بالا رفتن قیمت بلیت سینما، این عمل فرهنگی از سبد مصرف بسیاری از خانواده‌های ایرانی حذف شده است.

در سال‌های نخست انقلاب، سینما رفتن، یکی از سرگرمی‌های سالم و در عین حال، کم هزینه برای خانواده‌ها بود. شاید در خاطرات برخی از سینمادوستان شنیده باشید که در آن سال‌ها، مثلا به خاطر شدت علاقه به یک فیلم، ده‌ها بار برای تماشای آن به سینما رفتند!

اما سال‌هاست که دیگر، سینما رفتن از برنامه تفریحات افشار کم درآمد جامعه ما حذف شده است. از اواسط دهه ۷۰ با

حاکم شدن سیاست‌های سینمایی خاص و افزایش ابتلال در سینما از یک طرف و گران شدن بلیت از طرف دیگر، رفترفته، تماشاگران سینما به قشر خاصی محدود شدند. با بررسی مخاطبان ثابت سالن‌های سینما در تهران، می‌توان دریافت، افرادی که معمولا به سینما می‌روند متعلق به افشار متوسط و متوسط به بالای جامعه هستند. یکی از مهم‌ترین دلایل این چرخش طبقاتی تماشاگران سینما از دنا‌ها به دارا‌ها می‌توان هزینه گزاف عمل فرهنگی/تفریحی «سینما رفتن» دانست. این اتفاقی است که خیلی قبل‌تر برای تئاتر و موسیقی هم افتاد و به دلیل هزینه مورد انتظار نسبت اجرای نمایشی و موسیقایی، تالار‌های

سنگین تمام می‌شود. طبیعی است که این‌گونه خانواده‌ها از خیر سینما می‌گذرد و به سمت سرگرمی‌ها و تفریحات ارزان‌تر می‌روند، یا صبر می‌کنند وقتی فیلم‌ها وارد شبکه نمایش خانگی شدند، از آنها بهره ببرند.

مسئولان سینمایی استدلال‌شان این است که افزایش قیمت بلیت سینما در هر سال، تأثیری بر جذب یا دفع مخاطب سینما ندارد. اما این استدلال از آنجاشنبه‌ای نمی‌توان هزینه گزاف عمل فرهنگی/تفریحی «سینما رفتن» دانست. این اتفاقی است که خیلی قبل‌تر برای تئاتر و موسیقی هم افتاد و به دلیل هزینه مورد انتظار نسبت مستقیم دارد.اما عوارض افزایش قیمت بلیت

حسین کارگر

صفحه ۸

دوشنبه ۱۰ آبان ۱۴۰۰

۲۵ ربیع‌الاول ۱۴۴۳ – شماره ۲۲۸۷۷



دیده شده و نیروهای ماورای‌اش را هم از سینماش ملائز، یعنی همان ماده عجیب سیاره آراکیس که موجب جنگ‌ها و برخورد‌های خونین شده نیز قدرت ذهنی و بدنی و پیشگویی امثال پاول را به سبک و سیاق جادوگران مصر باستان، تقویت کرده و به آنها حتی توانایی نوعی «طی‌الارض» می‌دهد که در فیلم گفته می‌شود به این وسیله می‌توانند مسافرت کنند بدون آنکه خودشان جابه‌جایی فیزیکی پیدا نمایند.

به هر حال وقتی ام‌القرای جهان اسلام و در کتاب و فیلم «تل‌ماسه»، این مهدی موعود مورد نظر قوم «قره من»، فردی به نام پاول آتریدیس است که قرن‌ها و نسل‌ها با برنامه‌ریزی و طرح آخرالزمانی کاهنان فرقه‌ای به نام «بنی جزریت» متولد شده و رشد کرده است. فرقه‌ای که به قدرت‌های ذهنی و روحی خود متکی است و در واقع به جادوگران می‌ماند، حتی در بخشی از کتاب و فیلم دیوید لینچ که موجودی عجیب و غریب به ملاقات پادشاه آمده و دستور کشتن پاول آتریدیس را به او می‌دهد، رئیس این فرقه



است، نباید انتظار داشت که دیگران هم دست روی دست بگذارند و ما را تماشا کنند یا بر ایمان دست بزنند (که نه فقط به‌خاطر آن پاسیویس رخت بار بلکه برای همراهی بی‌چیره و مواجب آنها، حتما می‌زنند).

آنها کار خود را انجام می‌دهند حتی توسط فیلمسازان روشنفکرشان مثل دیوید لینچ که در اینجا سوپر شبه‌روشنفکران ما رویش قسم می‌خورند؛ و البته ککشان هم نمی‌گزد. چون القاب و انگ و برچسب‌هایی مثل فیلمساز ایدئولوژیک و حکومتی و

سفارشی در فرهنگ همین شبه‌روشنفکران عقب افتاده ما جای دارد، و گرنه در آن سبوسی آب‌ها از همین دیوید لینچ گرفته تا مارتین اسکورسیزی و دارن آرنوفسکی و دیوید فینچر و کریستوفر نولان و مارک روستر و جی‌جی آبراهامز و پیتربجسون و خواهران واجفسکی و فرانسیس فورد کوپولا و استیون اسپیلبرگ و جیمز کامرون و … فیلم ایدئولوژیک ساخته و می‌سازند و خواننده ساخت که اگر نسازند در آن سینیمای فسوق ایدئولوژیک اصلا جایی ندارند!

از پپله‌های خود بیرون بباییم و قفس‌های هزاران ساله چهل و بیسودی و فضاهای بسته دیویست ساله ایلفار ضد فرهنگی غرب را بشکنیم و لاقل با نگاهی به تلاش ایدئولوژیک آنهایی فیلم و سریال بسازیم که سنگشان را به سینه می‌زنیم!

نگاهی به «قهرمان»؛ فیلم جدید «اصغر فرهادی»

آهای، آهای خبردار؛ همه گیر افتاده‌اید!

محمد تقی فهیم



انتظار از فرهادی تا حداقل روایتی یکدست و داستانی پرمایه را دراماتیزه کند. اما ۳۰ دقیقه کم آوردن داستان و برش‌های جلوبرنده در میزآنسن‌های غلط و باورناپذیر مانند رحیم که بعد از زندان به جای سرزدن به خانواده، میان آثار باستانی پرتاب می‌شود و غیره، حکایت درجازدن فرهادی است. واقعا خله رحیم کجای شهر شیراز است که وقتی سرش را بالا می‌گیرد نقش رستم جلوه می‌کند؟ پلکان نقش رستم هیچ کمکی به آتمسفر و فضاسازی در خدمت داستان نمی‌کند، جز اینکه فرهادی تازه به یاد نمادگرایی فیلمسازان تازه‌کار افتاده، قهرمانش را از پله‌ها بالا می‌برد و سریع هم فرهادی از جیب جدایی می‌خورد و سه‌توده‌ها، ریا و پشت هم‌اندازی لایه‌های کف جامعه را درونمایه‌ای قرار می‌دهد تا به پیام مورد نظرش دست یابد.

ماجرای یک زندانی به نام رحیم و کشمکش‌های او با دوست دخترش و معضل فرزند معلول، نه حکایت تازهای است و نه افتادنش در چندبره‌ای ناخوسته در ماجرای فروش سکه در بستر جامعه‌ای به زعم فیلمساز احمق! حرف ناگفته‌ای است و… و می‌ماند

«قهرمان» اثر برهیاچوی اصغر فرهادی، محافظه‌کار در فرم و پرتعنه و کنایه در مضمون است، کاری که در زمره ضعیف‌ترین فیلم‌های او مانند فروشنده و همه می‌دانند، قابل ارزیابی است.

فرهادی در فیلم جدیش همه چیز را جمع کرده است؛ از رسانه، خبریه، زندان، بازار (انقلاب شیراز)، آلات موسیقی، گلریزان، و… تا این پیام را مخیره کند: «همه گیر افتاده‌اید».

واقع‌گرایی همچنان فرهادی را دنبال خودش می‌کشد تا آنجا که فیلم «قهرمان» را به قهرمان جابه جایی ریتم در سینما تبدیل کرده است. هزار رحمت به «جدایی نادر از سیمین»، اگر چه باز

در تصرف طنزهای تکراری و شبیه به

هم درآمده‌اند و فیلم هار ارزشی برای خودنمایی در سالن‌ها با مشکل مواجه هستند، چون سینماورها- که از قشر متوسط و فرا دست هستند- این جور فیلم‌ها را می‌پسند.

مستولان سینمایی استدلال‌شان این است که افزایش قیمت بلیت سینما در هر سال، تأثیری بر جذب یا دفع مخاطب سینما ندارد. اما این استدلال از آنجاشنبه‌ای نمی‌توان هزینه گزاف عمل فرهنگی/تفریحی «سینما رفتن» دانست. این اتفاقی است که خیلی قبل‌تر برای تئاتر و موسیقی هم افتاد و به دلیل هزینه مورد انتظار نسبت مستقیم دارد.اما عوارض افزایش قیمت بلیت